

تعلیم و تربیت: تحقیر یا ترفیع؟

اُشوی محبوب!

شما بارها و بارها به ما گوشزد کرده‌اید که خودتان یادگیران را قضاوت نکنید. من یک آموزگارم و به خاطر شغلم مجبورم شاگردان را مورد قضاوت قرار دهم. حالا از این که نگرانم چطور باید شغلم را اداره کنم. آیا می‌توانید مرا در این امر کمک کنید؟

این حرف من که «نباید قضاوت کنید» به این معنا نیست که حق ندارید به دانش‌آموز بگویید «جوابی که آورده‌ای صحیح نیست»؛ چون شغل شما معلمی است.

این قضاوت کردن شخص نیست، قضاوت کردن عمل است و من نمی‌گویم عمل را قضاوت نکن. این قضیه بی‌کاملاً متفاوت است. به عنوان مثال، یکی دزد است و تومی توانی قضاوت کنی که دزدی خوب نیست. اما آن شخص را قضاوت نکن، زیرا شخص، پدیده‌بی‌وسیع است و این عمل چیز کوچکی است. این عمل، چنان کوچک است که نباید به عنوان معیار قضاوت درباره‌ی کل شخص قرار گیرد.

یک دزد می‌تواند از ارزش‌های زیبای بسیاری برخوردار باشد؛ ممکن است آدم بی‌ریا، صادق و بسیار مهربانی باشد.

اما اکثر اوقات آنچه روی می‌دهد، درست عکس این است: مردم به جای آن عمل، خود شخص را قضاوت می‌کنند، در حالی که «اعمال» را باید تصحیح کرد؛ تو نمی‌توانی به شاگردان اجازه بدهی که به انجام کارهای نادرست ادامه دهند. این بسیار ظالمانه و نامهربانانه است. اما برطبق سنت، عرف و به اصطلاح اخلاقیات و همین‌طور مطابق پیش‌داوری‌های خودت آنها را تصحیح نکن. هر وقت داری کسی را اصلاح می‌کنی بسیار تأمل کن، بسیار خاموش باش؛ به کل قضیه از همه ابعاد نگاه کن. شاید کار درست همان باشد. چه بسا ممانعت تو به هیچ وجه کار درستی نباشد.

بنابراین، وقتی می‌گویم «قضاوت نکن!» صرفاً منظورم این است که هیچ عملی به تو این حق را نمی‌دهد که شخصی را سرزنش کنی. اگر عمل صحیح نبود، به آن شخص کمک کن، ببین چرا این عمل صحیح نیست. دیگر مسأله قضاوت نیست. آبروی او را نریز، مسخره‌اش نکن، کاری نکن احساس گناه کند - وقتی می‌گویم قضاوت نکن، منظورم این است. اما تا آنجا که به اصلاح و تصحیح مربوط است - به شکلی عاری از پیش‌داوری، خاموش و از روی آگاهی - اگر دیدی چیزی نادرست است و عقل و شعور فرد را به تباهی می‌کشد و در زندگی او را به مسیرهایی نادرست می‌اندازد، دستش را بگیر، راه و چاه را به او نشان بده.

کار معلم صرفاً آموختن یک مشت اطلاعات بی‌پوده مثل جغرافی

و تاریخ و این مزخرفات نیست. وظیفه اصلی او این است که شاگردان را به آگاهی بهتر و بالاتری سوق دهد. این باید عشق و دلسوزی تو به عنوان یک معلم باشد. این باید تنها ارزشی باشد که براساس آن هر عملی را به عنوان درست یا نادرست قضاوت کنی. اما هرگز برای لحظه‌بی‌اجازه نده که شخص احساس کند مورد انتقاد و نکوهش قرار گرفته است. برعکس، بگذار احساس کند دوستش دارند - احساس کند این از روی محبت و عشق بوده که سعی کرده‌ای او را اصلاح کنی.

در بیمارستان بیمار تازه در حال بیرون آمدن از حالت از بیهوشی است که می‌بیند دکتر کنار تخت، بغل دست او نشسته است.
دکتر می‌گوید: «خبرهای بد و خیرهای خوبی برایت دارم، کدامشان را اول بگویم؟»

بیمار ناله کنان می‌گوید: «آآآخ... خبر بد را بده!»

دکتر پاسخ می‌دهد: «راستش مامجبور شدیم هر دو پایت را از بالای زانو قطع کنیم.»

بیمار باز هم ناله کنان می‌گوید: «آآ... آآخ. چه بد!»

بیمار پس از بهبودی از حالت شوک، از دکتر خبرهای خوب را جویا می‌شود. دکتر می‌گوید: «اوه بله، بیمار تخت بغل دستی می‌خواهد دمپایی‌هایت را بخرد!»

جدی نباش، همین! فکر نکن چون معلم هستی، باید بسیار جدی باشی. باچشمان بازیگوش‌تر و بشاش‌تری به زندگی نگاه کن... زندگی بسیار پر از نشاط است! چیزی برای قضاوت کردن وجود ندارد - هرکس بهترین کاری را می‌کند که از او برمی‌آید. اگر از دست کسی